

کاربرد اسطوره در آموزش تاریخ

کلیدواژه‌ها: اسطوره، آموزش تاریخ، کوه‌های افسانه‌ای

مقدمه

اسطوره از یک طرف معنی داستان، افسانه و روایت‌های غیر واقعی، ساختگی و تخیلی بازمانده از دنیای کهن که گاه نشانه‌هایی از لطافت و زیبایی دارد و گاه بی‌خردانه و دور از منطق است، و از طرف دیگر می‌تواند نمودی از واقعیت را نیز در خود داشته باشد. اسطوره‌ها ابتدا توسط افراد یا گروه‌هایی ناشناخته ساخته شده و سپس به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه پراکنده و در طول زمان تداوم پیدا کرده و به نسل‌های بعدی رسیده است. می‌توان گفت، اسطوره و اسطوره‌سازی توسط انسان نیاز اجتماعی او بوده از این رو به آن تمایل پیدا کرده است و این تمایل تا عصر و روزگار ما نیز ادامه یافته است.

انسان‌ها با اسطوره‌ها زندگی می‌کنند و خود را در غم و شادی شخصیت‌های آنها شریک می‌دانند. این داستان‌های خیال‌انگیز به زندگی انسان گرمی، جوشش، ترس و امید خاصی می‌دهد تا جایی که می‌تواند روحیات و اخلاق آدمی را تعالی بخشد. وجود روحیاتی متفاوت در ملت‌ها، چون سلطه‌جویی، استثمار، حفظ منافع خود، جاه‌طلبی، فداکاری، وفاداری، مبارزه با ترس و غیره، اعم از مثبت یا منفی اغلب متأثر از اسطوره‌هایی است که از دیرباز در میان آنها وجود داشته است. این داستان‌های خیال‌انگیز و جذاب، بعضی از ملت‌ها را حتی به ورطه‌ی اسطوره‌پرستی و خود شیفتگی کشانده، تا جایی که بر همین اساس بعضی ملت‌ها مانند یونانی‌ها خود را متمدن‌تر و برتر از ملت‌های دیگر می‌شناختند. در حقیقت نمی‌توان اسطوره‌های ملت یا ملت‌هایی را ضعیف یا قوی قلمداد کرد، زیرا اسطوره‌ها نیز مانند تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتر مبنای سلیقه‌ای داشته و این اندیشه‌ها با توجه به موقعیت‌های مختلفی که برای مردمان وجود داشته شکل گرفته‌اند. البته بسیاری از این اسطوره‌ها شباهت عجیبی به هم دارند که از نظر تاریخی دلائلی دارد. با این مقدمه باید گفت، یکی از عواملی که هویت اقوام و ملت‌ها را از هم متمایز می‌سازد

و آن‌ها خود را با آن می‌شناسند و به آن افتخار می‌کنند اسطوره‌ها هستند.

اسطوره چیست؟

اسطوره^۱ به دو شکل تعریف شده است. در یک تعریف، اسطوره داستانی است که دارای خاستگاه و منشأ نامعلومی باشد و مربوط به پیش از تاریخ است. از طرف دیگر داستانی است که حقیقتی را به صورت رمز بیان می‌کند و می‌توان خاستگاه آن را به دوره‌ی تاریخی هم مربوط دانست. در تعریف دیگر، اسطوره بخشی از تاریخ است؛ چرا که در بردارنده‌ی دیدگاه‌های انسان از خویش، جهان و تحول آن است. این کیفیت به ویژه در اساطیر موجود است. [هینلز، ۲۳]

میتولوژی از دو کلمه‌ی یونانی ترکیب یافته و به معنای (گفت‌وگو درباره‌ی اساطیر است). هر ملتی داستان‌های اساطیری خاص خود را دارد که به دوران قبل از تاریخ می‌رسد و آنچه عموماً به نام میتولوژی از آن یاد می‌کنیم جز حاصل و نتیجه‌ی این میتوگرافی‌ها (اسطوره‌نگاری) پراکنده نیست که شاعران هر یک به فراخور ذوق و مقتضای هوس و خیال خود آنها را گردآوری و تنظیم و تفسیر کرده‌اند. [رنه، ۴۸]

اسطوره از ریشه‌ی یونانی در معنای (گفتار) و (داستان شاعرانه) گرفته شده است در گذشته تجسمی از دنیا و مقام انسان را در دوران باستان منعکس می‌کرد. در زمان ما اساس اسطوره را نه تخیل ما یا دیدی مادۀ لوحانه در برابر جهان، بلکه بینشی عقلانی در جهت وصول به هدفی مشخص تشکیل می‌دهد.

در این معنا، میتولوژی‌های سیاسی حاکم اسطوره‌های بسیاری دارند. ارتقای شخصیت‌های سیاسی نهادهای ملی و تبدیل آنان به عناصری متعالی (اسطوره)

سمت آفرینش زیبایی و ایجاد فضاها و وضعیت‌های آشتی و اندیشه‌ورزی است. (آشتی، نسیم جنوب)

اساطیر، گذشته از اهمیت تاریخی، نقش بزرگی در زندگی اجتماعی و مدنی داشته‌اند. پیشینیان آن‌ها را وسیله‌ی تربیت اطفال قرار داده، بعدها دامنه‌ی استفاده از آن‌ها را به زمان جوانی رسانیده و چنان اندیشیده‌اند که، با کمک امور شعری و خیالی می‌توانند در تمام دوره‌های زندگانی وسایل تهذیب و تربیت را فراهم آورند. (دورانث)

در نزد غالب اقوام جهان، اساطیر ماده‌ی شعر و حماسه‌اند. جامپا تیس‌تایکو حکیم ایتالیایی که در این باب بررسی جالبی کرده‌است می‌گوید: چون انسان‌های بدوی قوه‌ی ابداع و ابتکارشان محدود بوده‌است، این گونه اساطیر را از خود نساخته‌اند بلکه این روایت آن‌ها از اساطیر می‌بایست در اصل عبارت بوده باشد از روایاتی راست و جدی، که بعدها دستخوش دستکاری‌هایی شده‌است. به هر حال در دوره‌ای که انسان هنوز عظیم‌ترین ماشین تمدن، یعنی خط و کتابت را اختراع نکرده بود، اگر به ضبط وقایع علاقه‌ای می‌یافت ناچار بود آن‌را به حافظه بسپارد و چه بسا واقعه‌ای با گذر از ذهن‌ها و حافظه‌های بسیار سرانجام به صورت افسانه‌ای فراگیر و در نهایت اسطوره ثبت می‌شد. داستان‌ها و افسانه‌ها کهن‌گرایی سحر آمیزی دارند. نقاشان و پیکر تراشان و شاعران و نویسندگان و موسیقی‌دانان همه‌ی ادوار و همه‌ی کشورها از آن‌ها الهام گرفته‌اند و در آثارشان اشیاء را به آن‌ها شده‌است. حتی در ادبیات این افسانه‌ها در زمان عادی و روزمره‌ی مردم، چه گفتار روزمره و چه زبان نوشتاری وارد شده‌است. این اشارات را همه می‌توانند

جمع باشند. طرحی که جامعه بر طبق آن اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به دست می‌آورد؛ چه این تصورات درباره‌ی حق خدادادی شاهان در انگلستان دوران استورات باشد یا الگوی سه بخشی جامعه، در نظر هندیان و ایرانیان، اسطوره‌ها همچنین می‌توانند اندرزها را در یک مجموعه‌ی اخلاقی والا داشته باشند و سرمشق‌هایی در اختیار بشر بگذارند که وی با آنها زندگی خویش را بسازد. (هینلز، ۲۳)

خلق اسطوره‌ها، حماسه‌ها، افسانه‌ها و ... همه بی‌تردید نمونه‌های کوشش آدمی و بالندگی او از مرحله‌ی حیوانی و پرخاشگری به ساخت بلند انسانی و به

در حرکت مردم و بسیج آنان آثار شگرف دارند. وسایل ارتباط جمعی می‌توانند هم اسطوره‌ساز و هم اسطوره زدا باشند. اسطوره روایتی است که از طریق به کارگیری نهادهای اجتماعی ابراز می‌شود. اسطوره ابتدا جنبه‌ی مقدس داشته‌است. به مرور زمان اسطوره به بیانی ساخت‌مند و غیر آشکار در متن مقوله‌های ادبی به کار رفته‌است. (مهر، ۶۵)

جان هینلز در بیان طبیعت اسطوره می‌گوید: «اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره‌ی مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه دستورالعمل‌هایی هستند که انسان بر طبق آنها زندگی می‌کند پس می‌توانند توجیهی منطقی برای



و به معنای آن‌ها پی‌می‌برند. لیکن گاهی از اصل و منشأ آن‌ها خبر ندارند به گفته‌ی امیل رنه، پیدایش و وجود آن‌ها بیشتر اندیشه‌ی اخلاق و تخیل و باور نویسندگان و گویندگان است؛ حقیقتی محض و تاریخی. حتی نامی هم که بر این داستان‌ها نهاده‌اند ساختگی و غیر واقعی بودن آن‌ها را به سادگی آشکار می‌سازد.

تمام اقوام عالم تاریخ خود را بیش و کم از اساطیر شروع کرده‌اند. در حقیقت اساطیر چنان با تاریخ آمیختنی است که حتی در دوران تاریخی احوال کسانی چون اسکندر، شارلمانی، سلطان محمود غزنوی، شاه عباس صفوی و ناپلئون گهگاه، در روایات عامه، در هاله‌ای از اساطیر فرو می‌رود. اساطیر در واقع یک سلسله روایات است که به عنوان سنن حفظ و نقل می‌شوند. با قصه‌های عادی هم تفاوتشان در این است که روایان آن‌ها را برخلاف قصه‌های عادی راست می‌پندارند و گویی گمان راویان قدیم آن‌ها بر این است که آنچه در آن روایات است واقعاً روی داده است و همین نکته است که آن‌ها را بیشتر در مقوله‌ی روایات تاریخی وارد می‌کند تا مقوله‌ی قصه، تمثیل یا رمز (زرین‌کوب).

هر چه هست در لابه‌لای همین اساطیر است که دستور به وطن‌دوستی، جاه‌طلبی، قوم‌مداری و خودباوری این اقوام را در می‌یابیم. اگر چه با گذشت زمان تقسیم این افتخارات دگرگونی‌هایی به خود دیده و از حالت اولیه خارج شده اما توجه به آن‌ها ما را با وجوه مشترک باورهای و عقاید مردمان گذشته رهنمون می‌سازد. بسیاری از داستان‌هایی که برانگیخته‌اند حس غرور و هویت ملی یک قوم و ملت است. در میان لایه‌های اجتماعی حس ملت نیز به داستان‌ها و اسطوره‌هایی بر می‌خوریم که در آن

ترسیم گذشته‌ی تاریخی و اجتماعی و افتخارات قومی و حتی قبیله‌ای مشهود است. این افسانه‌ها گاه سرنوشت غم‌انگیز و یا پایان غرورآمیز یک جنگ، گاه شرح شکست یا پیروزی یک عشق یا گاهی منشأ پیدایش مکان‌های تاریخی و گاه ریشه‌ی حالات روحی مثل ترس غیرقابل توجیه را ترسیم می‌نمایند. اگر چه ممکن است مایه‌هایی از واقعیت در این روایات و قصه‌ها نمود داشته باشد، لیکن در اثر گذر زمان و عدم پژوهش و مطالعه پیرامون آن‌ها از حالت اولیه خارج شده و به شکلی دیگر گونه در آمده است.

کوه‌های افسانه‌ای

در اساطیر و افسانه‌ها، معمولاً کوه‌ها جایگاهی راز انگیز دارند و خاستگاه بسیاری از داستان‌های اسطوره‌ای بوده‌اند. شمار این نوع قصه‌ها نیز اندک نیست. کوه وی‌زنیاز در غرب رومشگان، در باور مردم منطقه جایی است که کهزاد را در آن به بند کشیده‌اند. در شرق هومیان در کوه‌دشت، صخره یا خرسنگ تختی وجود دارد که به آن تخت منیژه می‌گویند و آن را به منیژه دختر افراسیاب نسبت می‌دهند. باز در همان منطقه کوهی به نام گورکوه وجود دارد که به عقیده‌ی مردم محلی، کمانداری که با جن و پری آمیزش داشته است بدن کوه پناه برده و با گریز از دست شه‌ریاری ستمگر هم‌چنان در آن کوه زندگی می‌کند؛ و به روایتی دیگر در آن کوه مدفون شده است. در روایتی از پیرمردی روستایی درباره‌ی علت سپیدی قلعه‌ی علم‌کوه در رودبارک حسن‌کیف آمده است که: علم‌کوه و دریا هر یک خود را از دیگری بزرگ‌تر می‌دانستند. روزی دریای خشمگین با موجی بلند از قلعه‌ی علم‌کوه گذشت و از آن روز سر علم‌کوه

سپید شد. بسیاری از صخره‌ها و قلعه‌هایی که شکلی خاص را در چشم بیننده‌ی روستایی نقش می‌زنند منشأ پیدایش افسانه‌ها و داستان‌هایی شده است که افسانه‌ی عروس و داماد، از کوه افسانه‌ی زندگان حسن زاده‌علی‌رضا، نمودی زیبا و از آن شمار است.

درباره‌ی این افسانه گفته‌اند: «دختر و پسری بودند که یک‌دیگر را بسیار دوست می‌داشتند و مایل به زندگی مشترک بودند. اما پدر و مادر پسر مخالف ازدواج آن دو بودند. سرانجام جشن عروسی بر پا شد. دوستان و خانواده مشغول جشن و سرور و ضرب و پایکوبی بودند که ناگاه پدر پسر رسید و از همه خواست تا مجلس را به پایان برند، اما آنان نپذیرفتند. پیرمرد رو بدان‌ها کرد و گفت: شما را نفرین می‌کنم که همه‌تان مثل سنگ شوید!

عروس و داماد از همراهان به حرف‌های پدر پیر بی‌اعتنا ماندند و همه تبدیل به سنگ شدند. حالا هم در غاری که در محله‌ی گیشه‌کمبر است آن عروس و داماد به صورت سنگ در آمده‌اند و می‌توانید آن‌ها را ببینید.

در روایتی دیگر، افسانه‌ی عروس و داماد چنین است که:

«پیش‌ترها یک دختر دیلمانی و پسری سیاه‌کلی همدیگر را دوست داشتند و اما دل‌داده‌ی هم بودند. نامادری دختر اما اجازه نمی‌داد که پسر سیاه‌کلی با دختر ازدواج کند، اما پسر دختر را با خود هم نوا کرده بود. از سوی دیگر، پادشاه ستمگری که از زیبایی دختر با خبر شده بود کسی را به خواستگاری دختر فرستاد. نامادری طرف شاه را گرفت. دختر و پسر با آگاه شدن از این ماجرا پا به فرار نهادند و رفتند و رفتند و از کوه سی‌پل بالا رفتند تا به پرتگاه رسیدند، در حالی که پشت سرشان سپاهیان پادشاه بودند و جلوی آن‌ها پرتگاه. چنین بود که از

داد تا او را به استری چموش بستند و در کوهستان رها کردند. در اندک زمانی که ارغوان کشته شد قطعات بدنش در نقاط مختلف کوهستان فرو افتاد و روستاها و محلات مختلف نام از آن‌ها یافتند. آن‌جا که خون او ریخته بود. **روستای خین** (خون) پدید آمد. آن‌جا که ساق پای او افتاده بود **روستای کلمه** (قلمه)؛ جایی که گیسویش پراکنده شد، **کوه‌های گیسکان** نام گرفت و آن‌جا که سینه‌اش افتاده بود **روستای انارستان** ساخته شد و سرانجام استر چموش در جایی آرام گرفت و از خستگی توقف کرد که به نام **روستای ارغوان** موسوم شد. این روایت که در خاطر اغلب افراد کهن سال پشتکوه بوده و سینه به سینه نقل شده نکته‌ای را بر ما روشن می‌کند که همانا مقاومت‌های پراکنده‌ی ایرانیان در مقابل هجوم دشمن است، که اگر چه جزئیات آن به صورت مستند تاریخی بر ما پوشیده است ولی با دست‌یابی به کتب خطی تاریخی و احیاناً برخی تذکره‌ها شاید بتوان نوری بر زوایای تاریک این قصه و روایت زیبا تاباند. (بنا به گفته‌ها و روایات شفاهی مردمان بومی منطقه‌ی گیسکان).

پی‌نوشت

1. Mith
2. John Russel Hinnells

منابع

۱. هینلوجان راسل، شناخت اساطیر ایران، ترجمه باجلان فرخی، انتشارات اساطیر ۱۳۸۳
۲. امیل رنه، داستان‌های یونان باستان، ترجمه ارمیر نیک‌پور، انتشارات علمی - فرهنگی سال ۱۳۸۵
۳. هینلوجان راسل، شناخت اساطیر ایران ترجمه زاله آموزگار و احمد تقضلی، نشر چشمه ۱۳۸۳
۴. دورانیت، ویل، تاریخ تمدن، مشرق زمین، گاهواره‌ی تمدن، جلد اول، ترجمه احمد آرام، تهران، آقبال
۵. زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازوی انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲
۶. روزنبرگ، دونا، اساطیر جهان، ترجمه عبدالحسین شریعتی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۹



به نام ارغوان که دل به دام عشق فرمانده دشمن نهاده بود. ارغوان نامه‌ای به آن فرمانده نوشت و آن را در خمیر نان پنهان کرد و از قلعه‌ی کوه پایین قلعه و به سوی دشمن فروافکند. چون فرمانده گلوله‌ی خمیر را باز کرد در آن کاغذی یافت که در آن، وی را به طرف چاه آب قلعه راهنمایی کرده و گفته بود که در ضلع غربی و در کنار کُش کوه نقبی بزند و چاه آب را تصرف کند تا شاه مسغون (پدر ارغوان) و ساکنین قلعه را به تسلیم واداشت. و در مقابل این خدمت فرمانده او را به زنی اختیار کند.

گویند که فرمانده دشمن با راهنمایی ارغوان در ضلع جنوب غربی نقبی افقی زد ولی به آب نرسید نقب دوم را کمی به سوی شمال و در میانه‌های ضلع غربی حفر نمود و به حلقه‌ی چاه آب دست یافت و در اندک مدتی قلعه را به تسلیم واداشت. چون دختر را نزد وی بردند فرمانده دشمن در او نظر کرد و اندیشه نمود که چگونه اینم تواند بود از کسی که به پدر خود (شاه مسغون) خیانت کرده است. آیا به همجو منی که پدر او را کشته‌ام خیانت خواهد کرد؟ پس فرمان

خداوند خواستند آنان را به هیأت سنگ در آورد و خدا آرزوی آن‌ها را برآورده ساخت و حالا می‌توانید در بالای کوه سی‌پورد سنگ سیاهی را ببینید که همان عروسی و دامادند. (هینلز)

در استان بوشهر و کوه‌های گیسکان

برازجان نیز کوهی اسرار آمیز به نام کوه قلعه واقع است که شباهت زیادی به قلعه‌ی بابک خرم‌دین در آذربایجان دارد. بنا به گفته‌ها و روایات شفاهی مردمان بومی که در تحقیقات تاریخی چندان مورد اعتنا نیست، برای وجه تسمیه‌ی روستاها و محلاتی مانند ارغوان، خون، کلمه، انارستان، گیسکان که همگی در کوه‌های شرقی و جنوب‌شرقی برازجان قرار دارند، این است که پس از حمله‌ی عرب به ایران و فتح نقاط مختلف، موبدی بزرگ به نام مغاسی یا شاه مسغون یا شاه مسغون دو مقابل یورش اعراب عقب‌نشینی نمود و بر بالای این کوه جای گرفت و در مقابل مسلمانان مقاومت نمود. مسلمانان به آن‌جا هجوم برده و به چاه‌های نگرفتند و زمان محاصره‌ی قلعه به آن کشید شاه مسغون دختری داشت به نام خوب‌رو